

در حقیقت ز اهل معنائیم  
عاشق و والهیم و شیدائیم  
ما گروه سعید فردائیم  
مجو و مجذوب ماه سیمائیم  
ما بنامش همیشه گویائیم  
صاحب جان و روح و بریائیم

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

همه در این زمان بجز هو حق  
نیود در زبان بجز هو حق  
نیست غیرش بدان بجز هو حق  
نیود در جهان بجز هو حق  
نیود یار مان بجز هو حق  
نیست در مانمان بجز هو حق

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

هر نفس ما مطیع فرمانیم  
پیرو گفته های شاهانیم  
تابع اولیاء یزدانیم  
خیر او را همیشه خواهانیم  
در حقیقت همیشه خندانیم  
شادیش را همیشه شادانیم

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

ما همه چاکران مولائیم  
جز علی یار و یاورى نبود  
غیر ذاتش بدهر نشناسیم  
دیگری را بیک جوی نخریم  
نرود بسر زبانمان سخنی  
ما نمیریم هیچ تا انجام

نشویم از کسان بجز هو حق  
هو هو لا اله الا هو  
شاهد ما علی ولی الله  
دل خشم زانکه ما علی داریم  
مست دیدار حضرت یا هو  
درد مندیم و طالب تقسیم

همه در زلف یار حیرانیم  
در طریقیم و سالك راهیم  
ده و دو اولیاء یزدانند  
راضی اندر قضای حق باشیم  
چونکه هستی فنا پذیر بود  
هست معصوم چاکر مولی

چه دارم من در این دنیای فانی  
ندارم جز یکی یار دل آرا  
علی باشد مرا اندر دو عالم  
علی جانم تو هستی جان جانم  
علی شاهنشاه دوران توئی تو  
علی ای همسر زهرای اطهر  
علی گویم علی جویم بدوران  
علی بحر سخا کوه وقار است  
علی فریادرس در هر دیار است

بگویم آشکارا تا بدانی  
دلها برده و حالم ندانی  
نکو یار و فادار گرانی  
تو هم جسمی و هم روح روانی  
نباشد چون توشه اندر جهانی  
تو هستی طاهر و پاکیزه جانی  
نگویم جز علی در هر بیانی  
اگر تو عارفی جز وی نخوانی  
بزن او را صلا تا در نیانی

ناد علیاً مظهر العجائب  
 اگر عالم همه گردند کافر  
 ز کفر خویش استغفار کن تو  
 بشارت باد بر خلق دو عالم  
 اگر آید شهنشاه ز ماه  
 کسی در غیبت او شک ندارد  
 پس است اینرا که گفتم در طریقت  
 همه شاهان عالم را تو شاهی  
 دو بینان گر نظر دارند سویت  
 ولی چون غافلند از راه حقیقت

عجائب از علی دارد نشانی  
 ندارد در حقیقت یک زبانی  
 که ظاهر می شود شاه زمانی  
 که آید شاه ملک و حکم دانی  
 بوقتی آید آنکه بی گمانی  
 مگر زانی بود یا ابن زانی  
 بمدح تونی الکن زبانی  
 تونی شاهنشاه و شاه کیانی  
 نمی بینند جز تو چون عیانی  
 بگویند از فلان و از فلانی

منم معصوم عالم هم ز نورت  
 که جانم از فراقت گشت فانی

### هو

#### در مدح و منقبت امام عصر و جعل اله تعالی فرجه

آنکه او در این جهان یکتاستی  
 مهدی هادی بود در این زمان  
 پیشوای زمره اهل یقین  
 نام نیکش میم و وح بامیم و دال  
 را سخ اندر حکم حق و پیشه اش  
 پشت پا یک باره بر دنیا زده  
 قبله گاه شیعه اثناعشر  
 گفته حق در مدح جدش مصطفی  
 کمرهان را رهبر و منجی خلق  
 حاوی شرع نبی (ص) باشد بدهر  
 نیست غائب از نظرهای خرد  
 بارلها حق ذات فاطمه (ع)  
 گر کند ظاهر رخ نورانیس  
 صاحب العصر و امام متقین  
 در علوم حقه و اسلامیان  
 عالم علم لدنی اوست او  
 روز و شب گر مدح ذاتش میکنه  
 در مه شعبان وجودش جلوه کرد

در علوم حقه او بیناستی  
 بر خلائق جملگی مولاستی  
 دشمن بد خواه او رسواستی  
 جمله سادات ازو پیداستی  
 علم و حلم دانش و تقواستی  
 غوطه ور در عالم معناستی  
 صف نشین عالم بالاستی  
 جان او بر مثنین اولاستی  
 جایگاهش جنت الماواستی  
 یادگار حضرة مولاستی  
 غائب او از دیده اعداستی  
 حفظ بنمایش که بی پرواستی  
 سیدالسادات بی همناستی  
 ره نما و پیشوای ماستی  
 دیگرانند قطره وی دریاستی  
 در سیاست یکه و تنهاستی  
 بهر آن باشد که او آقامتی  
 ليله خامس عشر برجاستی

طاهر و پاکیزه در دنیاستی  
 گر نمایم خود بسی بی جاستی  
 ذکر و مدح حضرتش برپاستی  
 ساکنین قبه خضراستی  
 سجده گاهش مجدد اقصاستی  
 عاشق محبوب بی همتاستی  
 از بس پیری سپس بر ناستی  
 سرنگون بس قامت اعداستی  
 هم ولی هم صاحب فتواستی  
 عاشق او در جهان شیواستی  
 زین فضیلتها بسی اهلاستی  
 فرس بر هر کس که او داناستی  
 روزگار منکرش چون ایله یلداستی  
 قدرت حق بیش از این گویاستی  
 هم بناء خالق الاسماستی  
 جلوه گر در گنبد میناستی  
 مایه او صلح و هم تقواستی  
 واله معشوق مه سیماستی  
 جده اش خیرالنساء زهراستی  
 هم بتول و فاطمه عذراستی  
 تکیه گاهش حضرة مولاستی  
 دوستدار شاه دل دریاستی  
 نزد اهل فضل بس شیواستی

خنه کرده هم بریده ناف او  
 غیر از این حق صداقت در بیان  
 سال مه مادام در طهران ما  
 مدح گویان ثنا خانان او  
 روز و شب در طاقت حق لایزال  
 لایود در پیشگاه خالقش  
 در ظهور حضرتش عالم بسی  
 طلعت ماهش چو بیرون آورد  
 قائم بالامر شاه هر دوگون  
 شیعه او منتظر بر مقدمش  
 هر دمی گوئیم بر ذاتش سلام  
 ذکر فضل و علم و جاه قدر او  
 غیبت او حکم حق مقتدر  
 سال عمرش گر بود بیش از هزار  
 این بنای آسمان بی ستون  
 نور سیمای شه دنیا و دین  
 هر که خواهد روی ماهش بنگرد  
 در حقیقت هر که بینی در جهان  
 گفت عالم در مدیح او که او  
 ذخت پیغمبر (ص) علی راهبر است  
 عالم از جاهل ندارد خشیتی  
 در امان حق بود هر کس که او  
 نظمهای این حقیر مستمند

جمله اشعارم بخوان ای تیز هوش  
 گوهر و لعلم که چون زیباستی

### در ذکر جلی اهل طریق حق

لا اله الا هو	ذکر ما از اول بود
لا اله الا هو	حق بی مثل بود
لا اله الا هو	فرد لم یزل بود
لا اله الا هو	آخر و اول بود
یار جمله شهدا	ذکر جمله عرفا
کاشف غم فقرا	ناجی همه اسرا

لا اله الا هو

دل قلدو آمده      دیده‌ام تر آمده  
یارم از در آمده      غصه‌ام سر آمده

لا اله الا هو

نی عجب از آن دارم      کین چنین بیان دارم  
بارها زیان دارم      در لعل جان دارم

لا اله الا هو

نی از آن نشان دارم      مطلبی گران دارم  
گوهری عیان دارم      حاجتی نهان دارم

لا اله الا هو

ای برادران دانید      جمله‌گی برخوانید  
محو جمله جا نانید      در طریق یارانید

لا اله الا هو

چون غلام شاهانید      زیر برف و بارانید  
قبل از آنکه نتوانید      بر زبان همی رانید

لا اله الا هو

در مسجد و میخانه      در گلشن ویرانه  
با ساغر و پیمان      با دلبر یک دانه

لا اله الا هو

در مجلس شاهانه      بسا همت مردانه  
زاهد تو و افسانه      عالم شده دیوانه

لا اله الا هو

یار اگر علی باشد      ذکر او جلی باشد  
پیر اگر ولی باشد      حق ازلی باشد

لا اله الا هو

معصوم علی گفته      نور ازلی سفته  
زین نکته عدو خفته      زنگ دل نی رفته

لا اله الا هو

---

ای جانشین مصطفی هو یا علی مرتضی

ای همسر خیر النساء هو یا علی مرتضی

ای حیدر صفدر علی ای خواجه قنبر علی

سلمان بود پنده تو را هو یا علی مرتضی

ای رهبر دنیا و دین ای سرور عرش برین

ای مظهر نور خدا هو یا علی مرتضی

شاهها گدایان توئیم ما بر سر خوان توئیم  
 رحمی نما بر حال ما هو یا علی مرتضی  
 ای آنکه گفتی لو کشف از عشق تو شد جان بکف  
 ای رهنما ای مقتدا هو یا علی مرتضی  
 در عین تو عارف شدن و از سر تو واقف شدن  
 کوتاه بعلم ما سوا هو یا علی مرتضی  
 مامست دیدار توئیم از جان هوا دار توئیم  
 تا کی جفا ای دلبر او یا علی مرتضی  
 یا بوالحسن یا بو تراب از هجر تو شد جان تکباب  
 بنما رخی بر ما شها هو یا علی مرتضی  
 از عشق تو شد جان بدر بر سوی ما کن یکنظر  
 از راه لطف و اعتنا هو یا علی مرتضی  
 شاهها گدایان درت هستیم جاننا یا ورت  
 ارفق لنا و انظر بنا هو یا علی مرتضی  
 معصومم از نور علی هر لحظه گویم منجلی  
 عالم شدم من بر ملا هو یا علی مرتضی

اول انشاء نام کردگار	همت شاهنشاه دلدلسوار
سیر آفاقم بدان ای شهریار	یکهزار و سیصد و هجده شمار
نیک دقت کن تو در خط نگار	
ابتدا در خاک ایران زد قدم	این غلام در گه اهل کرم
چند سالی یا که چندی بیش و کم	ملک ری گردید جان نامسکنم
پیشه ام بدمدح مولی از قرار	
نی ندانم قسمت این پاهمت است	گردش دوران فانی بیجداست
عالم صد ساله طفل ایچناست	خورد سالی بر گروهی ارشداست
این چنین بود و چنین باشد مدار	
بعد از آن در خاک ایران یا عراق	با گروه خویش بودم در فراق
رندمستی داد دستم یک چراغ	دادمی نی خود پرستی را طلاق
بر کمر بستم بخدمت چند تار	
خدمت پیر مغان بودم همی	غافل از خدمت نبودم یکدمی
غیر ذکر حق نبودم همدمی	بر جراحات دلم شد مرهمی
ذکر و مکر حضرتش با افتخار	

شد بظاهر چون قلندر مظهرم  
کنج فقر و منتشانی در برم

محوچشمان خمارو مست یار

گاه نامم هست معصومعلی  
که امام بر جماعت منجلی

که برش منبرم باصد وقار

نظم عالم نزد جانان گوهر است  
دلبری کان شاه روز محشر است

هم بود ساقی کوثر هم قسیم نور و نار

نام این معصوم از نام علیست  
هستی معصوم از جام علیست

بر محمد (ص) يك درودی کن نثار

### گفت و شنود علی (ع) با حسین (ع)

شاه یثرب گفت روزی با حسین  
در قیامت شافعی بر عالمین

خلق کرده حق تو را از بهر دین

جمله مخلوق از نور تواند  
جمله اسلام مزدور تواند

کاینات از بهر تریزین نگین

گفت آنکه حیدر گردون وقار  
دشمن تو ساکن دارالبوار

نور تو ساطع به چرخ هفتمین

من ولی کردگارم ای جوان  
من شه دلدل سوارم در جهان

نام دارم من امیر المؤمنین (ع)

در جواب اب خود گفتا پسر  
گر تو باشی پشت احمد را سپر

فاطمه ممام بود ای مه جبین

گر تو باشی حیدر خلاق جو  
گر تو باشی خود ولی ذات هو

باشدم آیات قرآن مبین

گر تو را باشد ابوطالب پدر  
گر تو داری ذوالفقاری در کمر

روشن است در آسمان و در زمین

گر تورا اخ است چون عمم عقیل  
 اخ من باشد حسن بیقال وقیل  
 ماطمه آنهمسر توای جلیل  
 حضرت زهرا است بز ذاتم کفیل  
 ذا کرم کوفی است بی شبه و قرین

### ایضاً در ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

عجب فصلی است این فصل سرور است  
 تو گوئی مجمع غلمان و حور است  
 قلوب اهل دل روشن ز نور است  
 بدانید ای مهان وقت غرور است  
 منکر عید مبین ز لطف یزدان دور است  
 ماه عالم امکان شاه انس و جانی تو  
 ای محمد مهدی صاحب الزمانی تو  
 آمر بامر حق شاه حکم رانی تو  
 نور حضرت جبار بخت را جوانی تو  
 محب تو در جهان مؤید و منصور است  
 این محمد است و او نور احمدی دارد  
 عالمان روحانی طفل ابجدی دارد  
 در جمال نیکویش نور ایزدی دارد  
 مهدی هدایت خواه نام عسجدی دارد  
 در غیبت کبری وی بعلم حق مأمور است  
 این امام عالی شأن آخرین امام است این  
 در علوم حقانی عالم تمام است این  
 جدش بود زهر ادریا زده امام است این  
 در راه و ریزدانی جمله را قوام است این  
 بنام وی این جهان مزین و معمور است  
 اندرین مه شعبان مظهرش هویدا شد  
 روز دشمنان او چون شبان یلدا شد  
 چشم دوستان او در ضمیر بینا شد  
 نوری از وجود او در حقیر پیدا شد  
 بر مدین ز احسان بخشنده و غفور است  
 آمد این امام حق با جمال نورانی  
 روشن و منور ساخت این جهان ظلمانی  
 تا ابد بود ایشان پیشوای روحانی  
 در مدیح وی عالم الکن است اردانی  
 منکر باعجازش در هر دو جهان کور است

### تضمین از غزل حافظ ره

شاهنشاه عالم که بود عالم و عا دل  
 روشن ز کلامش شده هر مجلس و محفل  
 چون آتش سوزان شده از مهر ویش دل  
 رهبر بسود آتشاه به خاصان و افاضل  
 دارای جهان نصرت دین خسرو کامل  
 ای آنکه دل از جمله عشاق ربوده  
 ای آنکه خدا بر تراز این خلق نموده  
 مدح تو بقرآن مجیدش بسروده  
 ای درگه اسلام پناه تو گشوده  
 بر روی جهان روزنه جان و تن و دل  
 جبریل بدرگاه تو شاها شده خادم  
 جمع است بتو جمله اخلاق و مکارم  
 فرزند تو باشد بجهان حضرت قائم  
 انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل  
 تعظیم تو بر جان خرد واجب و لازم

مأمور بامر تو بود ماه زماهی  
بر جمله مخلوق حقیقت که تو شاهی  
مجموع ملا يك بتو دادند گواهی  
روز ازل از كلك تو يكقطره سیاهی  
بر روی مه افتاد که شد حل مسائل

جبریل بنام تو شهادت سخن سفت  
یکقطره بود نام شریف نبود جفت  
خصم تو بنخاک سیه دهر همی خفت  
خورشیدچو آن خال سیه دید بدل گفت  
ایکاش که من بودمی آن بنده مقبل  
حیدر که غضنفر بود و شاه شجاع است  
دلپای محبان وی پر نور و شماع است  
بر جمله مخلوق امام است و مطاع است  
شاهافلك از بزم تو در رقص و سماع است  
دست طلب از دامن این سلسله بگسل  
عاشق بود ای شاه بلبلپای چو قندت  
گر جمله برستند ز قیدت ز بندت  
کوفی وفا دار بود پیرو بندت  
می نوش و جهان بخش که از خم کمندت  
شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل  
دیوانه تو چونکه شها پیرو عقل است  
هر کس که کند نفی مدیح تونه اهل است  
هر کس که علی گفت همان صاحب فضل است  
چون دورفلك يك سره بر منہج عدل است  
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل  
حافظ که تمام سخنت موالد عشق است  
حافظ گنه اندر ره ما مورد رفق است  
حافظ همه پیمودن مقصود تو صدق است  
حافظ قلم شاه جهان مقسم رزق است  
از بهر معیشت مکن اندیشه باطل

### تضمین غزل سعدی ره

منم که عاشق یکدم وصال روی تو باشم  
عزیز و محترم از آبروی تو باشم  
منم که معجو نسیم خوش و بوی تو باشم  
در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم  
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم  
بهر طرف که دروم من بهر کجا که سر آرام  
زمن تو دست کشیدی من از تو دست ندارم  
بگفت و گوی تو خیزم بجستجوی تو باشم  
میان عیش و نشاط آورند دارم غم  
بمحفلی که در آیند شاهدان دو عالم  
ز حوریان بهشتی بسی مرا هدم  
ز سوز عشق تو جانان مرا نگر ددم  
نظر بسوی تو دارم دوان بکوی تو باشم  
خیال وصل تو باشد انیس و مونس جان  
می بهشت نوشم زدست ساقی رضوان  
بغیر روی تو نبود مرا در این دوران  
بهر چه مینگرم جلوه ات بود در آن  
مرا پیاده چه حاجت که مستروی تو باشم



براه عشق تو از رخ غبار نشویم  
 غمی ز حضرت کوفی داغدار نرویم  
 گلی سوای جمالت دگر بیباغ نبویم  
 حدیث رضوه نگویم اجمال حور نجویم  
 ره به شب نبویم روان بسوی تو باشم  
 هزار بار به از زندگی بود مردن  
 هزار طعنه زاغیاد یار بشنیدن  
 هزار بادیه سهل است باوجود تو رفتن  
 اگر خلاف کنم سعد یا غلام گوی تو باشم



### در مدح و منقبت حضرت مولای متقیان (ع)

ای که واضح بود حقیقت تو  
 یا علی ای شه حق مطلق  
 جمله خلق جهان گرفته امان  
 گر زبانم بمدحتت الکن  
 در بهشت برین بود ساکن  
 آفتاب از طلوع ساکن تا  
 گرمشیت از آن حق باشد  
 حق سرشته گلت ز نور نبی (ص)  
 گرچه نور نبی (ص) و تو یک نور  
 بهر تو آمده است آیه نور  
 گرچه مدح تورا نبی (ص) بنمود  
 حسین اند نور ربانی  
 جود و بخشش تورا سزدای شه  
 جمله قرآن زبباء تاسینش  
 جمله اهل خرد نموده خضوع

شاهراه است ره طریقت تو  
 خا کناریم در فضیلت تو  
 تا برافراشته زیب رأیت تو  
 بر همه ثابت ارجحیت تو  
 پیر و فاضل ولایت تو  
 متصاعد بسود طلیعت تو  
 مستقر است بر مشیت تو  
 طینت شیعیان ز طینت تو  
 لیک نتوان کنم حکایت تو  
 دال واضح بر انوریت تو  
 آشکار است فساطمیت تو  
 روشن است عالمی ز زینت تو  
 بر همه شامل است عطیت تو  
 کرده اثبات افضلیت تو  
 پیش ذات بزرگ و هیبت تو

جمله اشیاء عالم امکان  
 جمله نیکان فارغ از باطل  
 زور مندان و صاحب نیرو  
 آستانت محل کشف ملال  
 کن نظر بر مدرس عالم  
 کرده کرنش بر اولویت تو  
 گشته تسلیم امر و نیت تو  
 کرده اقرار اشجعیّت تو  
 در گهت ملجأ رعیت تو  
 چونکه عفو است از حمیت تو

### بمناسبت ولادت حضرت علی (ع)

چهارده قرن است کز میلادشاه  
 عید مولود شه دنیا و دین  
 در هزار و سیصد و هفتاد و شش  
 روز روشن گشت بر کون و مکان  
 ماهتاب عالم آرایش کمند  
 کردش دوران گذشت از مهر و ماه  
 رحمت شایان رب العالمین  
 کز قمر بگذشته ای فرخ منش  
 چون فروغ حسن رویش شد عیان  
 بر سر جمله غلامانش فکند

یا علی گویم که غم زائل شود  
 دل بر مقصود خود نائل شود

با بیان بلیغ این اظهار  
 یا علی حب تست ایمانم  
 حضرت مولی شلی مرتضی  
 چون قدم در عرصه کیتی و شرد  
 غم و اندوه از دل ایشان زدود  
 ورد ایشان بود بلبل و نهار  
 از ولای تو شاد و خندانم  
 وصف او و الشمس دیگر و الضحی  
 زنک محنت از دل عالم سترد  
 قلبشان را مملو از شادی نمود

یا علی گویم که غم زائل شود  
 دل بر مقصود خود نائل شود

یا علی ای آیه عظمی حق  
 پیرو تو عارف و بینای حق  
 عالم از حب تو شد گویای حق  
 شیعیا نیت دمیدم صبح و مساء  
 در تو مستغرق همه معنای حق  
 دوستیت جنت الہاوی حق  
 گفته او دال بر مبنای حق  
 با زبان و فصیح و با انشاء

یا علی گویم که غم زائل شود  
 دل بر مقصود خود نائل شود

از علی ایجاد شد انوار عشق  
 کی شود ظاهر برش معیار عشق  
 عاشقانش صبح و شب بیمار عشق  
 کی رود غافل پی اسرار عشق  
 آفرین بر تابع معمار عشق  
 پیشه هر کس نباشد کار عشق

یا علی گویم که غم زائل شود  
 دل بر مقصود خود نائل شود

بهر مولی (ع) خلق شد لیل و نهار  
بهر مولی بر قرار است این قرار  
اولیاء (ص) راهست صاحب اختیار  
انبیاء (ص) راست و شهریار  
بهر مولی (ع) پایدار است این مدار  
جبرئیلش خادم است و بردبار

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

از علی ایجاد شد علم و کمال  
از علی ایراد شد فعل و مقال  
از علی آباد شد غرس نهال  
از علی بنیاد شد جاه و جلال  
از علی ایفاد شد جود و جمال  
از علی بر باد شد جمع ملال

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

از علی داریم ماعز و مقام  
از علی داریم ما فخر قیام  
از علی داریم ما حسن و مرام  
از علی داریم ما علم و کلام  
از علی حل آمده ما را مهام  
از علی داریم ما سلم و سلام

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

از علی داریم ما علم الکتاب  
از علی داریم ما فعل صواب  
از علی جوئیم اخلاص ثواب  
از علی داریم ما فضل الخطاب  
از علی داریم ما مردان حجاب  
از علی باشیم ایمن از عذاب

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

۲۸ و ۱۱ و ۳۵ گفته شد

### شرح عکس مقابل

ردیف اول نشسته از راست عکس بچپ

اول شوقعلیشاه ( حسین علی الله کرم طهرانی )

نفر دوم مشهود لاهیجانی احدی

نفر سوم حضرة درویش حاج مطهر

نفر چهارم صادقعلیشاه

نفر پنجم سیف علیشاه خراسانی

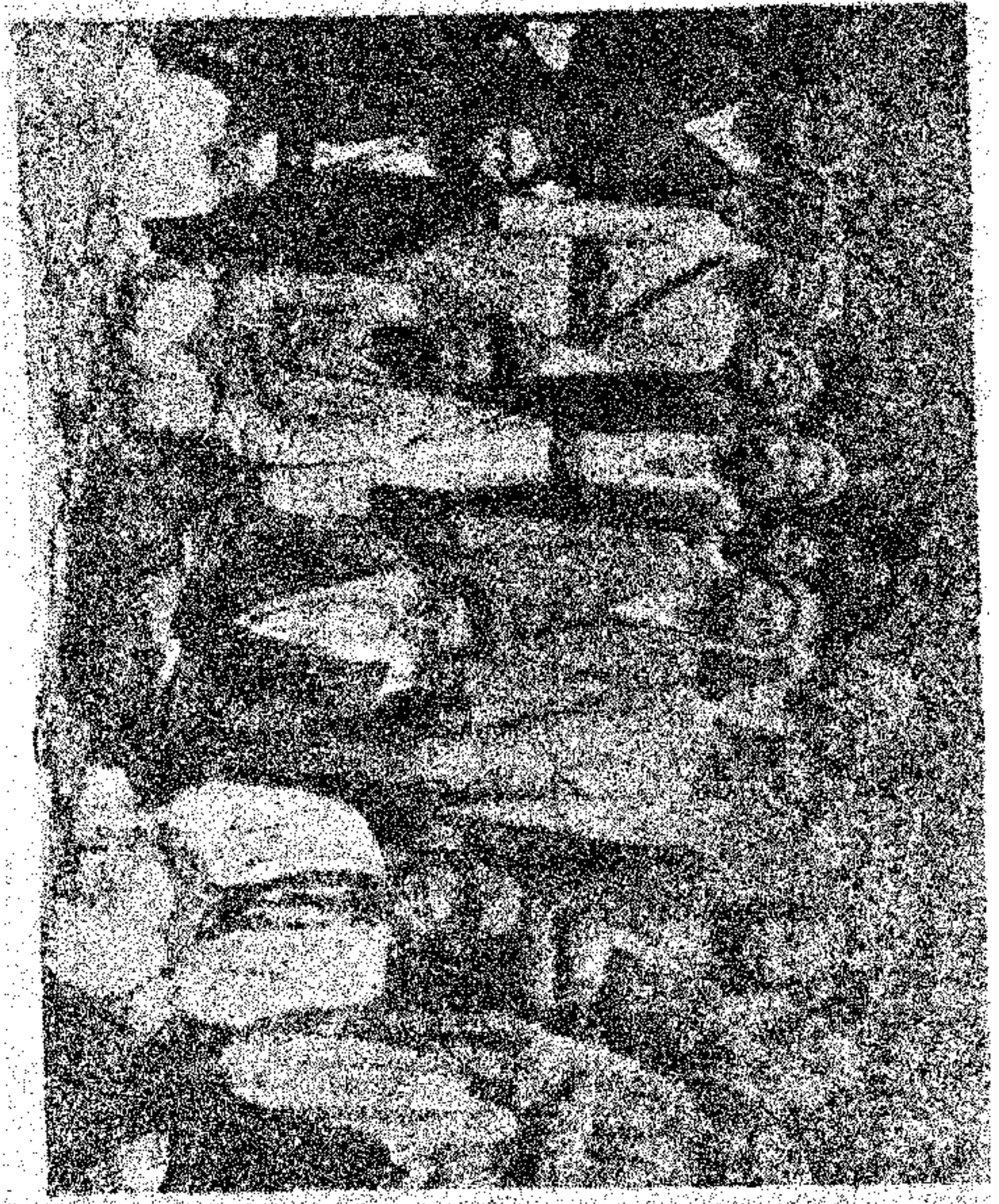
ایستادگان نفر اول از راست بچپ مشهودعلیشاه خراسانی

نفر دوم مظلوم رشتی نفر سوم قاهر علی طهرانی (محمد)

نفر چهارم سعادتعلیشاه (حسین جلالی) اهل ری

نفر پنجم محبوب علی مرید نورعلیشاه نفر ششم میر حسام قزوینی نفر هفتم ذوقعلیشاه شیرازی

۸ . . . . . نفر نهم پاکعلیشاه (اصغر زینل) ۱۰ . . . . . ۱۱ سبزعلیشاه مرحوم



و اما مشهور علیشاه خراسانی متوفی سال ۱۳۳۰ در خانقاه کوفه حقیر وقتی در مشهد بودم بسیار با او مأنوس بودم زیرا آدم بی غشی بود هر چه بود ظاهر و باطن یکی بود میگفت من قطب العارفین هستم هر چه داشت با فقراء می خورد پاك باز بود روزی میگفت من سه روز اعتصاب غذا نمودم و گفتم باید خود حضرتة رضا (ع) تشریف بیاورد تا من غذا بخورم نصف شب خواب دیدم حضرتة تشریف آورده و می فرماید شیر برنج بخور من هم بر خاستم و شیر برنجی زیادی خریدم و با فقراء خوردم همیشه این اشعار را میخواند

مستانه گویم یا علی رندانه گویم یا علی  
 حق حق زلم هو هو گویم تا دل ترا آنسو کنم  
 یا هو مدد یا هو مدد یا ضامن آهو مدد  
 یا شاه دال آهو مدد  
 و این اشعار را از مرحوم شاه نعمت الله ولی می خوانند  
 لائتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار  
 این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن  
 هر درختی که ندارد میوه حب علی  
 اصل و فرعش را قلم سر تا پا باید زدن

شعر گفتن کار هر شیاد نیست  
 فضل بنمودن بنزد اهل راز  
 در میان آتش عشق نگار  
 منجی گمراه از راه ضلال  
 گر مدرس گفت شعری بی نظیر  
 سفتن و بسرودن و پیمودنم  
 دوستانم هر زمان خندان بوند  
 یادگار است این سخن اندر جهان  
 در قیامت دستگار اثنا عشر  
 هر عمل را حق جزائی میدهد  
 در زمانه عید ما مولود شاه  
 بعد مونسود نبی و آل او  
 حزب های مختلف اندر سقر  
 راه های ماضیه بسا سالفه  
 گر که اهل نظم باشی نیکدان  
 لطف حق شامل بر احوالم شده  
 گفته عالم بود روشن که او  
 هر که خواند شعر من ثابت کند  
 این مدرس چاکر مولا علی است  
 بارها کن خلاصش از عذاب

جز ز راه دانش و استاد نیست  
 جز برای بوذر و مقداد نیست  
 بسا نهادن کار هر قواد نیست  
 آنکسی که خفته در بغداد نیست  
 چون بغیر نظم خود معتاد نیست  
 در طریقت ای خرد بر باد نیست  
 دشمن و بد خواه من دلشاد نیست  
 غیر تقوی مایه در میعاد نیست  
 جز بناء اهل حق بنیاد نیست  
 غیر تسایم و رضا آزاد نیست  
 در حقیقت غیر از این اعیاد نیست  
 غیر قائم را دگر میلاد نیست  
 جز مسلمان فردی از افراد نیست  
 جز ره اوتاد راهی راد نیست  
 شعر من انشاء میباشد ولی انشاد نیست  
 شعر هایم جز ز اصل مایه از اجداد نیست  
 حق همی گوید سخن چه او نقاد نیست  
 صدق در گفتار باشد کذب در ایراد نیست  
 واضح آمد این سخن کو پیر و شاد نیست  
 طاق آتش ندارد چونکه او حداد نیست

معجز شعرم تویی تکرار دان  
 غیر از این حرفی دگر ایراد نیست



از راست بچپ  
نفر اول آقای بصیری  
نفر دوم آقای مجید  
نفر سوم وسط آقای حاج دادش کرمانشاهی ( مستشار )

سید علی شریعتی  
سید محمد باقر شریعتی

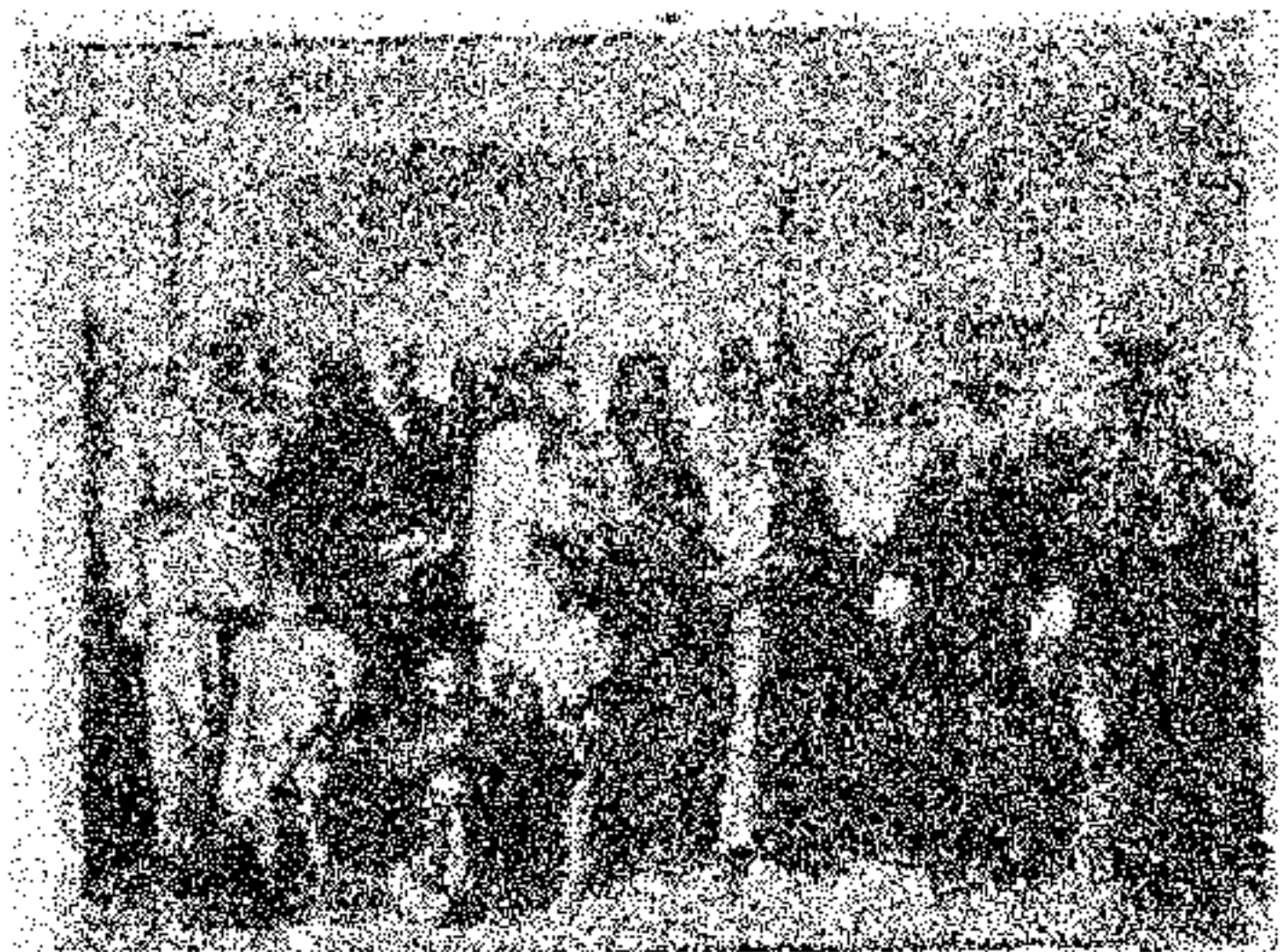
نفر چهارم آقای غریب

نفر پنجم آقای باصر علی نعمت‌اللهی

کودک دست راست خادم علی فرزند حاج دادش

کودک دست چپ ناصر فرزند آقای بصیری

(حاج دادش نعمت‌اللهی) آن مرحوم از مشایخ مرحوم صفی علیشاه بود در کرمانشاه خانقاهی بنام اخوت داشت مدیر روزنامه در کرمانشاه نیز بود در سال ۱۳۲۵ وقتی بسکه معظمه مشرف می‌شود و همه اعمال حج را بجا می‌آورد همراهانش می‌گویند حاج آقا چرا بار سفر مراجعت نمی‌بندی می‌گوید فعلا می‌خواهم همین مکان شریف باشم و روز دیگر حالش متغیر و فوت میکند در مدینه منوره بخاکش می‌سپارند ره .



از راست بچپ

نفر اول آقای کاشانی از فقرای حاج مطهر در مشهد ساکن است

نفر دوم حاج نور علیشاه طوسی

نفر سوم حاج مطهر علیشاه

نفر چهارم شوق‌علیشاه

نفر پنجم مشهود علیشاه لاهیجانی

نفر ششم سیف علیشاه

نفر نهمسته محبت از اهالی اهواز



پیر مرد وسط کلک علیشاه متوفی ۱۳۱۲ دوده دار مرحوم حاج ناصر علیشاه نورانی  
جلالی که در طهران می زیست متوفی ۱۳۰۰ شمسی از اهالی کرمان.



ایستادگان

نفر دوم مرحوم محبوب علیشاه از اهالی شیراز بوده و در کرمانشاهان موحدانه می زیسته متوفی ۱۳۱۹ شمسی از طرف حاج بهار علیشاه شیخ بوده است نفر نشسته دست زیر چانه گرفته مرحوم حاج منور علیشاه مؤید زاده متوفی ۱۳۴۶ قمری نفر آخر که دست به لب گرفته مجنون علیشاه گیلانی است که در سال ۱۳۲۲ شمسی در شاهی با او ملاقات نمودم و تعریف کرد که من در عنفوان جوانی دارای عمویی بودم در رشت که او غنی بود و دختری داشت که بواسطه فقر ما بمن میداد ولی چون ما همدیگر را دوست داشتیم با هم به جنگل رفتیم و چندین سال در جنگل مازندران علف و سبزه می خوردیم تا اینکه بدن ما موهای سبز روئید پس بیرون آمدم و فعلا چندین سال است که در این سامان بسر می بریم بحقیق گفت از کجا میآئی گفتم از ری گفت بکجا میروی گفتم بطوس گفت علاقه به این دنیا داری گفتم خیر گفت یا علی برویم بسوی مشهد حقیر نیز گفتم یا علی و حرکت نمودیم بیرون شهر رسیدیم بمنزل آن درویش بیرون در گفت حق ، يك ضعیفه بیرون آمد گفت بر حق و خلاصه مطلب زوجه او نیز در لباس فقر بود و خری داشتند که گفت با این حیوان هفت سفر به خراسان رفتیم ده سفر به کربلا رفتیم ۱۴ سفر به امام زاده داود طهران رفتیم و هفتصد تلیس جمع نموده بودم که اراده داشتم با بیابانی که همسر او بود برویم خراسان که بیابانی مریض شد و خرج مریضی او نمودم اگر بخواهم از صفای او و عشق و حال او تعریف کنم در این مختصر نمی گنجد ایشان انوار حقند که در گوشه و کنار مملکت بسر میبرند .



از راست بچپ

نفر اول آقا اولیاء طهرانی ملقب به میر تسلیم علیشاه

نفر دوم صادقعلیشاه

نفر سوم پاکعلیشاه طهرانی مرحوم در سال ۱۳۳۵ شمسی

تاریخچه و شرح  
 سلسله درویشی  
 سلسله درویشی  
 سلسله درویشی  
 سلسله درویشی  
 سلسله درویشی  
 سلسله درویشی  
 سلسله درویشی  
 سلسله درویشی



### مرحوم غلام علی شاه هندی که عکس ایشان در صفحه ۵۰ شرح نمودیم

در سال ۱۳۲۰ قمری به ایران می آید وقتی به کرمان میرسد میرزا شیدا نامی در کرمان بوده که سرسلسله درویشهای عجم بوده است و در رسم طریقت دارای حدی و سدی بوده و سد می بسته اند که در آن مشاعره و سخنوری می نموده اند و دارای مریدان زیادی بوده است گاهی که غلام علی شاه وارد میشود در حدود سد کشیده در زمین او گام می گذارد درسد اول میرزا شیدا خبردارش میکند که سد بسته شده است و باید شعری بخوانی و از سد داخل شوی البته شیدا ضمن این سخن چون غلام علی شاه بجای رشته گردن تاج خود زنجیرهای طلا بسته بوده و تمام پیکر او بطلا و جواهر مزین بوده از قبیل در بالای تاج و سنک تسلیمی که در گردن می اندازند و سنک قناعت که در بالای شیر قلاب کمر بند قرار میدهند و غیره طمع ورزیده خیال داشته که غلام علی شاه را محکوم و جواهرات را از او ستاندولی غلام علی شاه وقتی از سد سوم عبور می کند شیدانهییب و برخاش میکند که ای درویش کجا میروی مگر نیدانی سداست وقتی درویش منتقل میشود با عصائی که در دست داشته اشاره می کند که (چپرو) یعنی رد شو بکمرتبه میرزا شیدا و مریدان وی بر روی یکدیگر فرو میریزند و غلام علی شاه تمام اثاثیه ای که آنان دکان خود قرار داده بودند جمع آوری نموده و بر روی آنها قرار می گیرد و مشغول قلیان کشیدن میشود پس از ساعتی شیدا سر بر میدارد و می بیند که غلام علی شاه مشغول قلیان کشیدن است فی الفور می رود و بزرگان آن شهر را جمع آوری نموده و خبر دار کرده از واقعه و همه را برای شفاعت نزد غلام علی شاه می آورد پس از آنجا درویش اثاثیه او را پس می دهد و شیدا درخواست تشریف میکند درویش با انگشت خود پیشانی اش می نویسد :

لا و می رود بخراسان وقتی مراجعت می کند شیدا سیصد نفر مرید درست کرده بود  
وقتی آن مرخوم می بیند که شیدا صداقت نشان می دهد درویش روی لای بیشانیش دست کشیده  
و حقیقتاً او را ارشاد می نماید و از آن تاریخ به بعد سلسله غلام علیشاهی در ایران معروف  
مشهور می شود.

حاکمی از ذات خرد خصمت از اوست  
درد و رنج و نعمت و محنت از اوست  
گاه وجد و گاه عیش و گاه هم عشرت از اوست  
گاه بند تا رساند هر ز روز حمت از اوست  
بین که هر مصنوع را زینت از اوست  
غور کن هر ما خلق را از کروهم مدحت از اوست  
بنده دارای جود و بنده صوت از اوست  
عزتش داده خدائی که همه عزت از اوست  
مایه اش مال خدائی که همه منت از اوست  
هیچ ننماید دریغی که ورا همت از اوست  
حرمتش آنشاه دارد که همه حرمت از اوست  
گر چه هر لطفی و هر مکتب از اوست

هر کس که نکوست خوبی فطرت از اوست  
روزگارم سخت آمد تا که بیست  
گاه غم گاهی تمب گاهی ملال  
گاه درهای سعادت باز در هر موردی  
چشم را بگشا و گوشت را بپرا  
بنده مانند عالم دائمی در مدحتش  
بنده دارای ثروت بنده دارای محنت  
بنده مانند معشوقی که دارد حسن خلاق  
پیشه اش الطاف بر هر مستکین  
تا میسر باشدش بدل و سخا  
گر مدرس بی نوا و بی غذا است  
او ندارد غیر مولسی مکتبی

کی بود از غیر خالق خشتی  
چونکه هر خوفی و هر خشت از اوست

### در خواص میوه ها

و از مرضها جمله بی پروا کند  
جان و دروخت را بسی رعنا کند  
دشمنانت را بجد رسوا کند  
از تو محو بلغم و صفرا کند  
مردگان را شاید او احیا کند  
لیک نبود آنچه را خرما کند  
روح بخشد خسته را بر پا کند  
چشم و دل را او بسی بینا کند  
گوفتی بر خوردنش غوغا کند  
هر چه باشد شیر پابر جا کند  
مستعد احشاء و هم امعاء کند

خوردن کشمش ترا زیبا کند  
خوردن انگور در فصل بهار  
عمر جاویدان ترا بخشد همی  
قلب و جسمت را بسی نیرو دهد  
سبب و به باشد شفای هر مرض  
میوه ها را هر یکی خاصیتی است  
از عسل جانا ترا سازم خیر  
آب لیمو هست واجب بر همه  
چونکه واجب هست جانا این سبب  
شیر باشد مایه هر زندگی  
شلغم و بطیخ و سبزی و هویج

جمله را گفتم من از روی حدیث  
هر که خواند از جاندها بر ما کند



که در این راه  
که در این راه  
که در این راه

توحید علیشاه نام شریعتش رحیم از اهالی نهاوند بزرگ شده کاظمین (ع) فعلا  
شیخ طریقت جلالی است و در خانقاه مطهریه در اصفهان سر تربت عارف کامل مولا نا  
علی ابن سهل اصفهانی مأمور ارشاد است.

یاد ایامی که با هم آشنا بودیم ما  
هم خیال و هم صغیر و هم نوا بودیم ما  
بود راه فکر ما در عالم معنی یکی  
چون دو دست از آشنائی یکصدا بودیم ما  
دوری منزل حجاب دوستی ما نبوده  
داشتیم از هم خبر در هر کجا بودیم ما  
اختر ما سعد بود و روز گار ما سعید  
از نواسنجان یک بستان سرا بودیم ما  
چون دو برگ سبز کز یکدانه سر بیرون کنند  
یکدل و یکروی در نشو نما بودیم ما  
بود راه و رسم ما در مذهب حقه یکی  
گر چه پیش صورت ظاهر جدا بودیم ما  
مشی ما مندوب بود ملبس ما اقتصاد  
روز و شب در هر نفس اندر دعا بودیم ما  
غیر روی مرشد پاکیزه دل در دل نبود  
بهر دیدار رخسار معو لقا بودیم ما

حاجب و دربان نباشد نزد اخوان فقیر  
 در طریقت جملگی اهل وفا بودیم ما  
 گر که ما در دوره مولی (ع) بودیم اهل ولا  
 از شرافتها کنون در کبریا بودیم ما  
 کاش هم در کربلا بودیم یار اولیا  
 تا که اکنون از شرف نزد خدا بودیم ما  
 دم فرو بر بند عالم از وفا صحبت بدار  
 چونکه در روز ازل اهل صفا بودیم ما



مرحوم حاج مظلوم علیشاه اصفهانی متوفی ۱۳۳۴ شمسی از مشایخ طریقت خاکسار بود و مدتی که حقیر در ریاضت بودم با او در خواجه اباصلت هروی در مشهد بسر میبردیم فقیر وارسته بود و پیشه اش سوزن فقر بود یعنی تاج و چننه و وصله های فقر سوزن میزد که فعلا نمونه های او میان فقره خاکسار موجود است .

۱۰۰۰۰۰

### در مرثیه جهة فرزندم عبدالسلام

چه بلائسی بمن زار رسید	ناگهان از طرف حی مجید
که به يك لحظه روانم لغزید	من ندانم که چه تقصیرم بود
که چنین روز بدی بود فرید	بیست و دوم از رجب روزی شوم
ظهر در خانه بر فتم به امید	صبح آن روز برون گشتم و شاد

دیدم آن نور دو چشم خواب است  
 ناله ام سر زد و افغانم رفت  
 جمله خلق سماء و ارضین  
 جبرئیل آمد و گفت ای غمگین  
 قطره بود بهمان پیوست  
 نام او عبدالسلام از نام حق  
 روح او رفت بجنات النعیم  
 در میان آب غلطید و برفت  
 عمر او بود دو سال و دو سه ماه  
 در هزار و سیصد و بیست و نهم  
 بارها بحق نیکان

که از این منظره جسم غلطید  
 به سماع همه آفاق رسید  
 چشمهاشان زین مصیبت گریید  
 طفل تو جام شهادت نوشید  
 ذره ای بود بخورشید رسید  
 زین گلستان حق از گلهایید  
 چون که او بود زخوبان و سعید  
 غسل کرد و جانب عرش پرید  
 که ز تن جامه عمرش بدرید  
 کین بلا یا که قضا گشت پدید  
 در گنر از گنه و جرم عبید

زین مصیبت دل عالم خون شد  
 جامه صبر وی از تن بدرید

### مرثیه برای دخترم صدیقه خاتون

داد باری دختری سال جدید  
 صدیقه مضافاً بخاتون بد او  
 سپس گشت ناخوش همان ماهرو  
 پزشکان چندی بهتر علاج  
 ولی چون ز حکمت ندارند بهره  
 می وصل خورد و برفت از جهان  
 بشد عالم از هجر او دل کباب

که بر او نام نهادم به امید  
 بنساز و محبت همی پرورید  
 شگرف آنکه خیری ز عمرش ندید  
 طبابت نمودند عهدی مدید  
 بکشتند او را بطور شدید  
 ز انظار عالم بشد تا پدید  
 بخلد برین او شتابان دوید

سیصد و سی و سه شمی بود  
 که سوی جنت فردوس پرید

بلعجب هائی که من در عشق مولا دیده‌ام  
 هست مولا حیدر و سلطان عشق  
 صد هزاران مرغ دیدم آشیان در کوی او  
 سید و شیخ و تقیب و قدسیان  
 عاشقان در گهش هستند جمله اهل دل  
 آستان در گهش بالاتر از عرش علا  
 بر همه خلق خدا قسمت کند او رزق را  
 من که باشم تا بگویم در مدیعتش نقطه  
 جمله گفتم که دانی نیستم من قشروار  
 روسیاه در گهش معصوم عالم را بدان

در میان فندقی دریای غوغا دیده‌ام  
 دل چه فندق عشق را دریای غوغا دیده‌ام  
 جمله در کوی عشقش محو و شیدا دیده‌ام  
 جمله در خدمت ز درگه تا به بالا دیده‌ام  
 ذا کران او چه هارون و چه موسی دیده‌ام  
 جمع درویشان براهش بی سر و پا دیده‌ام  
 چون پدر بر کودکان بی نواها دیده‌ام  
 چونکه کرده حق مدیعتش صد جمل هادیده‌ام  
 در مدیعتش چندین ورقها دیده‌ام  
 ذکر و فکرش روزش در مدح مولا دیده‌ام



میر توفیق  
علیشاه قزوینی  
که شرح حال او  
در صفحه ۶۷ گذشت  
و نفر مهم آقای  
شیخ عبدالمنتظر  
مقدسیان طهرانی  
است که فعلا  
واعظ بشمار  
میروند.

میر توفیق علیشاه قزوینی که شرح حال او در صفحه ۶۷ گذشت و نفر مهم آقای شیخ عبدالمنتظر مقدسیان طهرانی است که فعلا واعظ بشمار میروند.

میر توفیق علیشاه قزوینی  
که شرح حال او در صفحه ۶۷  
گذشت و نفر مهم آقای  
شیخ عبدالمنتظر مقدسیان  
طهرانی است که فعلا واعظ  
بشمار میروند.



میر توفیق علیشاه قزوینی  
که شرح حال او در صفحه ۶۷  
گذشت و نفر مهم آقای  
شیخ عبدالمنتظر مقدسیان  
طهرانی است که فعلا واعظ  
بشمار میروند.

میر توفیق علیشاه قزوینی  
که شرح حال او در صفحه ۶۷  
گذشت و نفر مهم آقای  
شیخ عبدالمنتظر مقدسیان  
طهرانی است که فعلا واعظ  
بشمار میروند.

ضیاء علیشاه نام شریعتش هاشم علی از اهالی طهران چراغی آقای فرزین است

## احوالات زمان گوینده

از آنروزی که ما را آفریدن  
 میان اهل دنیا جمله یکسر  
 زدند قرعه بنام خلق گیتی  
 شهری و خسروی تقسیم کردند  
 همه نا بخردان گشتند فاضل  
 گروهی را که نبود دانش و فضل  
 گروهی سیکل و دیپلم برگرفتند  
 گروهی فاقد احساس ذاتی  
 گروهی رنج برده مانده محروم  
 گروهی با فراست با فضیلت  
 گروهی فاقد ایمان بودند  
 گروهی مثل من و جنون و شیدا  
 بهر کس رتبه قائل شدند  
 بکه گویم که هر گفتن شاید  
 بهر کس را از دل کردن قبیح است  
 من محروم مانده از مزایا  
 بقول شاعر زیبا قریحه  
 بسی لامذهب و برین و خو نخوار  
 ز نعمتهای نیکوی الهی  
 ولی این داعی محروم و مانده  
 نباید کرد اظهار حیسانتی  
 بسی از کار خود گشتند نادم  
 گروهی منزوی گشتند و ساکت  
 گروهی در نجف در دامن عالم  
 مدرس گشتن و عالم بدوران  
 در این کشور کجا باشندیناهی  
 ز اوضاع زمان دارم تاسف  
 نباشد راه و رسم زندگانی  
 خطاب من به آن عالی مقامی است  
 ز روی صدق برخوان این قصیده  
 یکی را نملخ از ریزه موری است  
 زیاده باعث تصدیع گردد

بمن جهان شکیبائی دمیدن  
 مرا از فقر و فاقه برگزیدن  
 مرا از آن میان بیرون کشیدن  
 بمن بیکاره گی را بخشویدن  
 ز شیادی به حشمتها رسیدن  
 بکرسی ریاستها پریدن  
 گروهی درس دانشگاه دیدن  
 صفاتی را برای خود خریدن  
 گروهی بی تعب بالا چفیدن  
 بسی ناقوس یا هوی شنیدن  
 بدرگاه پلیدان بگرویدن  
 بی لیلی سوی صحرا دویدن  
 مرا جام صبوری بسر چشیدن  
 نباید اهل دردی بشنویدن  
 نباید بیش از این جامه دریدن  
 نباید زین گلستان بهره چیدن  
 ز جو گندم نباید بدرویدن  
 به سر حد رشادتها رسیدند  
 بخردند و چریدند و لمیدن  
 نباید زین اندکها چشیدن  
 در این کشور که جمله آرمیدن  
 بسی انگشت حسرت برگزیدن  
 لباس زهد و تقوی را خریدن  
 بحب شاه مردان پسروریدن  
 ولی در گوشه طهران خزیدن  
 که اظهار نیازی آوردن  
 که نبود کس بدرد دل رسیدن  
 بزرگی رافقط بر رخ کشیدن  
 که حق داده باو گوش شنیدن  
 که در نظامش بسی زحمت کشیدن  
 به نزد شه سلیمان آوردن  
 خمش عالم دعائی آوردن

ز بهر شیخ باشد بس گوارا  
 بکنج حشمتیه آرمیدن



## هو

زنده ام من تا ابد هرگز نمیرم من فقیرم  
 ساکن اندر کوی یارم فارغ از شهر و دیارم  
 نیستم از اهل کبر و نوری ریا و خود پرستی  
 کی ز نم دم از خودی و از وجود و از هوا  
 نام من معصوم گشت از بیگناهی ای عزیزان  
 جز تو دایم در حقیقت بر نگیرم من فقیرم  
 پیش نیکان جهان جمله حقیرم من فقیرم  
 گرچه پیش صورت ظاهر کبیرم من فقیرم  
 چونکه نزد اهل دل هست و صغیرم من فقیرم  
 گرچه بیمارند خلق ازهای پوی را از فقیرم من فقیرم

## بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله (ص) يا اباذر اغتتم خمساً قبل خمس شباك قبل هر مك  
 ای اباذر پنج چیز را بر پنج چیز غنیمت شمار (۱) جوانیت را پیش از پیریست  
 غنیمت دان بهار نو جوانی  
 که مولاهم بفرمودار بخوانی  
 وصحناك قبل سقمك (۲) تندرستیت را پیش از بیماریست  
 دگر جانان اگر باشد سلامت  
 بفرموده خدای با کرامت  
 و غناك قبل فقرك (۳) دارائیت را پیش از ناداریست  
 اگر باشی تو دارا و توانا  
 کنی بخشایش و انفاق جانا  
 و فراغك قبل شغلك (۴) آسودگیت را پیش از گرفتاریست  
 بود آسودگی لطف خداوند  
 گهی باشد ز بهر دشمنان پند  
 و حیوتك قبل موتك (۵) زندگی را پیش از مردگیت  
 غنیمت بشمار این عمر گرامی  
 بده بر جان پاك او سلامی  
 حدیثی را بیان بنمود عالم  
 یکی از اکران ذات قائم (ص)

شقیق بلخی ره میگوید هفتصد عالم را پرسیدم از پنج چیز همه يك جواب دادند  
 ۱- خردمند کیست؟ ج خردمند آنست که دنیا را دوست ندارد ۲- توانگر کیست؟ ج کسیست که  
 بقسمت خدای راضی باشد ۳- زیرک کیست؟ ج کسیست که دنیا و او را فریب ندهد ۴- درویش  
 کیست؟ ج درویش آنست که در دلش حب زیادتیی نباشد ۵- بخیل کیست؟ ج بخیل آنست  
 که حق مال خدای را ندهد نگارنده گوید پیچ سوآلی که شقیق ره نمود بسیار از نظر تذهیب  
 اخلاق مفید است و مطالب گران بها است از این روی فقیر آنرا بنظم در آوردم

شقیق بلخی آن پیر خردمند  
 بود آن شیخ راه حق پرستان  
 سوآلی کردم از هفتصد خردمند  
 بنده بهر دانایان بسی پند  
 بود سرخیل درویشان و مستان  
 بدادندم جوابی جمله دلیند